

بسم الله الرحمن الرحيم |

سرشناسه: شوتکیویچ، میشل Chodkiewicz, Michel

عنوان و نام پدیدآور: نبوت و ولایت از دیدگاه ابن عربی / میشل (علی) شوتکیویچ؛ ترجمه اسماعیل باغستانی
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۳۰۶ ص

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۳-۹۹۰-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

یادداشت: عنوان اصلی: Le sceau des saints : prophétie et sainteté dans la doctrine d'Ibn Arabî.

موضوع: ابن عربی، محمد بن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ ق. -- نظریه درباره اولیاء

موضوع: ابن عربی، محمد بن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ ق. -- نقد و تفسیر

موضوع: اولیا -- کیش پرستش -- تاریخ

موضوع: تصوف -- عقاید

شناسه افزوده: باغستانی، اسماعیل، ۱۳۴۳ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ خ ۲۴ الف / BP۲۸۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۲۵

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۹۵۴۳۱

نبوت و ولایت

از دیدگاه ابن عربی

میشل (علی) شوتکیویچ
ترجمه اسماعیل باغستانی



نبوت و ولایت از دیدگاه ابن عربی

میشل (علی) شوتکیویچ
ترجمه اسماعیل باغستانی

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۴۰۱
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ: آیکان

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز میدان ونک، شماره ۲۴۹۳
تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



به مادرم

بی بی عذرا تازه جانی

ا. ب.

فهرست

مقدمه مؤلف بر ترجمه عربی	نه
مقدمه مترجم عربی	یازده
مقدمه مترجم فارسی	نوزده
درآمد	۱
فصل اول: اسم مشترک	۲۷
فصل دوم: هرکس تو را دید گویی مرا دیده است	۴۳
فصل سوم: سپهر ولایت	۷۷
فصل چهارم: حقیقت محمدیه	۹۷
فصل پنجم: وارثان انبیا	۱۱۹
فصل ششم: اوتاد اربعه	۱۴۳
فصل هفتم: اعلی مرتبه ولایت	۱۶۵
فصل هشتم: سه خاتم	۱۸۵
فصل نهم: ختم ولایت محمدیه	۲۰۳
فصل دهم: نردبان دوسویه	۲۳۳
نمایه	۲۹۳

مقدمه مؤلف بر ترجمه عربی

سرآغاز ورود من به دنیای شیخ اکبر، ابن عربی، به پنجاه سال پیش بازمی‌گردد، به برکت وجود پیری مسلمان موسوم به شیخ مصطفی عبدالعزیز که در اروپا زاده شده بود. در آن سال‌های دور به قصد آشنایی با میراث فکری و معنوی و مکتوبات شیخ، با آن آفاق گسترده ناپیدا کرانش، با قدم‌هایی لرزان و مردد به راه افتادم. از آن هنگام بود که با علاقه بسیار کوشیدم فکر و اندیشه و هم تمام زندگانی‌ام را از مدد لاینقطع تعالیم و معارف موهوبی و کسبی او مایه‌ور سازم. به این ترتیب طی حدود نیم قرن به مطالعه منظم تألیفات ابن عربی پرداختم، بی‌آنکه حتی یک روز این کار متوقف شود. سپس جهد کردم تا دستاورد و رهاورد خود از سفر به این اقلیم را که میراثی است مشاع و مشترک به دست دیگران بسپارم، تا مغرب‌زمین نیز، همان‌طور که پیش‌تر مشرق‌زمین بهره‌خود را از آن حاصل کرده است، از آن بهره‌مند گردد. پس، از سرِ اتفاق و تصادف نیست که نوشته‌های من درباره ابن عربی و میراث وی، به زبان فرانسوی و نیز دیگر زبان‌های اروپایی نشر یافته است.

وقتی هم که چند سال پیش دکتر احمد الطیب مرا از تمایل خود به ترجمه کتابم نبوت و ولایت از دیدگاه ابن عربی از زبان فرانسوی به زبان عربی باخبر ساخت، از او درباره فایده این کار سؤال کردم و پرسیدم که آیا ترجمه کتاب من — کتابی که برای مخاطب غربی نوشته‌ام — با اینکه میراث خود ابن عربی و بلکه آثار شمار زیادی از شاگردان و شارحانش [که به زبان عربی است] در دسترس خوانندگان

عرب‌زبان قرار دارد، برای آنان سودمند است. ولی دکتر احمد الطیب سرانجام مرا متقاعد کرد که ترجمهٔ این اثر برای خوانندهٔ عرب‌زبان هم سودمند است. و من بسیار خوشبختم از اینکه امروز ثمرهٔ این کوشش صبورانه را در ترجمهٔ عربی آنچه به زبان فرانسوی نوشته بودم می‌بینم، ترجمه‌ای که این امتیاز را دارد که با کمال امانت و قدرت در انتقال دقایق متن فرانسوی به زبان عربی صورت گرفته است. از آنجا که احساس می‌کنم آن روز نزدیک است که طومار صحایف و کتاب‌هایی که به دست بشر به نگارش درآمده است — برای همیشه — در هم پیچیده شود، و در حالی که دیگر بار اوراقی را می‌خوانم که از زمان تألیفشان مدت مدیدی گذشته است، با خوشبختی و سرافرازی احساس می‌کنم این نوشته در این ترجمه ایام شباب خود را از سر گرفته است. خداوند به دوست ما احمد الطیب جزای خیر دهد.

مقدمه مترجم عربی

ای خواننده باریک بین! گاهی اتفاق می افتد که درباره آنچه ابن عربی به تو می گوید از اساس یا به نحو جزئی با او اختلاف نظر داری؛ از عنوانی که در کلام خود می آورد و نظرورزی های عرفانی اش را از همان ها آغاز می کند گرفته تا آنچه می خواهد به صراحت و اغلب در جامه رمز و اشاره به سالک اهل ذوق بگوید. ولی آنچه گمان نمی کنم کسی بتواند در باب آن مجادله و مناقشه کند این نکته است که هر کس خود را به دریای عظیم میراث بازمانده از ابن عربی دراندازد، میراثی که در آن علوم عقلی و نقلی و ذوقیات به نحو شگفتی به هم در آمیخته اند، چاره ای ندارد جز اینکه — به اختیار یا اجبار — اعتراف کند که در اینجا مرتبه ای از معرفت هست — موضع ما در قبال آن هر چه خواهد باشد — که ورای هر گونه بحث و درس است و هم فراتر از مرزهایی است که دانشمندان و متفکران صاحب نظر مسلمان در پشت آن ها متوقف مانده اند. این مسئله در حد خود یکی از مشکلاتی است که میراث ابن عربی برمی انگیزد، زیرا که صبوری و وزیدن در مقام فهم این میراث و بذل کوشش به قصد نظم و نسق دادن به آن و پیوند برقرار کردن میان مطالب پسین و پیشین در آن و احاطه یافتن بر نتایج به دست آمده عمری دراز طلب می کند و کوششی مشقت بار که جز از عهده تسی چند از دانشمندان برجسته عصر جدید بر نمی آید. مثلاً وقتی به مطالعه فتوحات

می‌پردازد، احساس می‌کنی به موج‌خیز دریایی متلاطم فروافتاده‌ای که از هر سمت و سوی آن تدبید علم و معرفت است که می‌وزد و تو نمی‌دانی از آن میان چه چیزی را برگیری و چه چیزی را وانهی. ابن عربی را نمی‌توانی با اغلب متفکران مسلمان و دانشمندان جامع‌الاطراف نظیر جاحظ و ابن سینا و غزالی و ابن تیمیه و ابن خلدون قیاس کنی: اینان به تو این امکان را می‌دهند تا — با جد و جهدی اندک یا بسیار — بر روی اصول علمی‌ای که مبادی تفکر آن‌هاست دست بگذاری و با اندکی تلاش و صبوری با افکار و اندیشه‌هایشان بدهستان کنی و وجه صواب یا خطای آن را دریابی و سپس آن را به صورت حکمی که از سلامت و صحتش اطمینان داری بیان کنی. اما زهی خیال باطل اگر به خاطرت خطور کند که بخواهی با آثار و نوشته‌های ابن عربی هم در این چارچوب بدهستان کنی. ظاهراً نفس همین مشکل است که نزد عمده‌ی ناقدان ابن عربی عصر ما «عوامل توجیه‌گر» یا «عذرها» ی مقبول — و کافی — تلقی شده است، افرادی که کوشش‌های انتقادی‌شان منحصر است به تکرار اشکالات و معایبی که قبلاً بیان شده و در روزگاران گذشته فیصله یافته است. همین بس که به آنچه این ناقدان — که در میانشان دانشمندان بسیاری دانی هم وجود دارد — نگاهی شتاب‌آلود بیندازی تا یقین کنی که میزان آگاهی و شناختشان از ابن عربی و میراث او از حدود آنچه ناقدان قدیم ابن عربی — و مقدم بر همه ابن تیمیه — نوشته‌اند، خرده‌گیری‌ها و اتهاماتی که هشت قرنی از آن‌ها می‌گذرد، فراتر نمی‌رود و در بسیاری موارد هم از شناخت موضع «شاهد» در خرده‌گیری‌های مربوط به آثار ابن عربی، در این یا آن نوشته، ناتوان‌اند.

به اعتقاد من مشکل میراث مکتوب ابن عربی دو امر است:

نخست، دایرة‌المعارفی بودن و تنوع قلمروها و زمینه‌های معرفتی آن و پراکندگی‌اش در میان صدها تألیف، از مجلدات ضخیم گرفته تا کتاب‌هایی در حجم متوسط تا رساله‌های کوچک، و از آثار چاپی گرفته تا آثار دست‌نویس، و

از آنچه انتسابشان به ابن عربی محرز است تا آنچه انتسابشان به او مشکوک یا منحول است.^۱

دوم، پیچیدگی فوق العاده‌ای که در ورای زیباترین و دقیق‌ترین تعبیرات از حیث زبانی یا دلالتی روی پنهان کرده است، چیزی که در ذهن خواننده دو گمان متناقض با یکدیگر به وجود می‌آورد: گاه به آنچه او می‌گوید حسن ظن پیدا می‌کند و پس از تأویلی سهل و آسان یا متصنع آن را به اصول و قواعد متعارف اسلامی بازمی‌گرداند و گاه خواننده نمی‌تواند به آن حسن ظن نشان دهد که در این صورت بر برخی از موارد آن درنگ می‌کند، سویه‌ها و سایه‌هایی از شک و تردید درباره آن موارد در ذهنش متراکم می‌شوند و نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که این یا آن نوشته ابن عربی با این یا آن اصل از اصول اسلامی تصادم یا تعارض دارد.

به ظن اغلب از همین روست که قدمای ما به دو گروه تقسیم شده‌اند: گروهی جانب تکفیر یا تفسیق یا بدعت‌گذار شمردن شیخ را گرفته و گروهی دیگر او را در جایگاه بلند اولیا و مقربان نشانده‌اند. بعضی از کسانی که او را ستوده‌اند، نظیر ابن حجر هیتمی و سیوطی و برخی دیگر، خود از زمره ائمه حدیث و روایت بوده‌اند. و نیز به ظن اغلب اتخاذ موضع تسلیم یا «توقف» در برابر مشکلات و معضلات آرای ابن عربی به روش علمی و وجدان دینی نزدیک‌تر است تا جانب تکفیر گرفتن و ربقه دین از گردن وی بیرون آوردن، زیرا که، فی‌المثل، ابن عربی اقرار و شهادت خود به ایمان به خداوند متعال و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی

۱. در اینجا باید از تلاش علمی ستودنی استاد فقید عثمان یحیی رحمه الله یاد کرد که حاصل آن را طی رساله دکتری خود به دانشگاه سورین پاریس تقدیم کرده و آن را اختصاص داده است به شناساندن مصنفات ابن عربی از حیث نوع و تاریخ نگارش، خطی یا چاپی بودن، و مفقود یا موجود بودن آن‌ها، در قالب فهرستی طولانی از کتابخانه‌های شرق و غرب عالم که وی توانسته است از آن‌ها دیدار کند و در این خصوص در آن‌ها به فحص و جستجو بپردازد. مؤلف در این رساله یادآور شده است که به ابن عربی نزدیک به هزار تألیف منسوب شده است. این پژوهش در دو بخش به زبان فرانسوی در سال ۱۹۶۴ در سلسله کتاب‌های «المعهد الفرنسی بدمشق» منتشر شده است و ما آن را تحت عنوان مؤلفات ابن عربی (قاهره ۱۹۹۲) به عربی ترجمه کرده‌ایم.

و رسولان او و روز قیامت و قضا و قدر را مطابق با تفصیلی که در قرآن کریم و سنت مطهره آمده و بر حسب عقیده اهل سنت بیان کرده است.^۱ او خدا و فرشتگان و مؤمنان حاضر را برگفته خود شاهد می‌گیرد و این شهادت خود را آشکارا بر مردم عرضه و در جای جای کتاب‌هایش تکرار می‌کند. همچنین از مرتبه و لونی از علم مکنون سخن به میان می‌آورد که آن را «علوم اسرار» می‌نامد و خاص انبیاست، و وارثان ایشان یعنی اولیا و الهام‌یافتگان آن را از ایشان به ارث می‌برند. وی در این زمینه حدیث صحیحی به سند خود نقل می‌کند که طی آن ابوهریره می‌گوید: «حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَعَائِنِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَشَّرْتُهُ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَشَّرْتُهُ قُطِعَ الْبَلْعُومُ»^۲ [از رسول خدا دو باردان (وعاء / حدیث) به خاطر سپردم، یکی از آن دو را بیان و منتشر کردم، اما آن دیگری را اگر بیان و منتشر کنم گلوگاهم را خواهند برید]، و این وارثان مأمور به کتمان این علوم‌اند، و خود او برایمان حکایت می‌کند که در سال ۵۹۴ هـ سُرّی از اسرار الهی را در فاس فاش کرده و بدین سبب مورد عتاب واقع شده است^۳، و به این شعر تمثّل جسته:

و مُسْتَخْبِرٍ عَنْ سِرِّ لَيْلَى رَدَدْتُهُ بِعَمِيَاءٍ مِنْ لَيْلَى بِغَيْرِ يَقِينٍ
يَقُولُونَ: «خَبَرْنَا فَأَنْتَ أَمِينُهَا» وَمَا أَنَا — إِنْ خَبَرْتُهُمْ — بِأَمِينٍ^۴
(فتوحات مکیه، ۱۱، ۳۶۳)

۱. به عنوان مثال بنگرید به فتوحات مکیه، الشهادة الاولى، ج ۱، ص ۱۶۳ به بعد، چاپ عثمان یحیی، قاهره، ۱۳۹۲ هـ ق / ۱۹۷۲ م.

۲. صحیح بخاری، ج ۱، کتاب العلم، باب ۴۲.

۳. فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۴۸، چاپ دارالکتب العلمیه، مصر، ۱۳۲۹.

۴. «چه بسا که از من راز لیلی پرسیده‌اند و من به سخن سربسته و گمراه‌کننده ایشان را درباره او به اشتباه انداخته‌ام. به من گویند که او همه رازهای خود را به امانت نزد تو سپرده است و تو از اسرار او باخبری و خواهند که من ایشان را آگاهی دهم، من اگر راز او را فاش کنم امین و رازدار نخواهم بود» (ترجمه استاد جلال‌الدین همایی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، چاپ استاد همایی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۱۲، پانویس ۱) - م.

سپس شیخ راجع به قصور زبان و ناتوانی الفاظ و عجز آن‌ها از بیان علوم اسرار و مخاطبات و مکاشفات هشدار می‌دهد. از همین روست که، تا آنجا که توان و طاقت بشری اجازه می‌دهد، هیچ‌گونه گریز و گزیری از به کار بردن رمز و لغز و اشارت و تلمیح نیست و ابن عربی در مقام رفع این شک و شبهه‌ها خواننده خود را با آن‌ها تنها نمی‌گذارد بلکه او را نصیحت می‌کند به اینکه دست از ظاهر الفاظ «مشکل» بردارد و در پی معنای پنهان در زیر آن‌ها باشد که فقط و فقط همان مقصود بالعلم است، و از همین روست که ناچار می‌شود دیوان ترجمان الاشواق خود را شرح کند تا برای خواننده‌اش روشن شود که مسئله در اینجا مسئله رمزی است که خود آن مقصود است و دلالت لفظی وضعی به هیچ رو با آن مطابقت ندارد.

محققی که در درون این طرح و نقشه نظام‌مند در پی بررسی مسائل و معارفی باشد که ابن عربی عرضه کرده است هرگاه در متن آثار او به مشکلی برمی‌خورد که نظیری برای آن در شریعت نمی‌یابد با تکفیر او خود را به خطر نمی‌افکند، و الا همچون کسی است که کل این ضوابط و هشدارها و تنبیهاتی را که مؤلف به عمد و با حرص و ولع تمام در فتوحات مکیه آورده است به دیوار می‌کوبد، و حتی شهادت وی را که حاوی عقیده او در الهیات و نبوات و سمعیات و مطابق عقیده اهل سنت و جماعت است تکذیب می‌کند. از این روست که خودداری از اظهار رأی و عقیده در این زمینه به احتیاط نزدیک‌تر است و مانع از افتادن به دامن

۱. به عنوان مثال بنگرید به این قصیده زیبای وی که آن را با مطلع ذیل آغاز می‌کند:

كُلُّ مَا أَذْكُرُهُ مِنْ طَلَلٍ او زُبُوعٍ او مَغَانٍ كُلِّ مَا

و در آن ده‌ها واژه مانند ابر و شکوفه و ورق الحمام (ورق الطیر) و ماه تمام و خورشید و رعد و برق و باد و راه و کوه و خیمه و تپه و اسب و باغستان و باران را برمی‌شمرد و در آخر می‌گوید:

صَفَةً قَدْسِيَّةً عَلَوِيَّةً أَعْلَمْتُ أَنَّ لِصَدَقِي قَدَمًا
فَأَصْرِفِ الْخَاطِرَ عَنْ ظَاهِرِهَا وَاطْلُبِ الْبَاطِنَ حَتَّى تَعْلَمَا

گناه تکفیر مؤمنان می‌شود. شاید دانشمندان قدیم که در آنچه به مشکلات میراث فکری و معرفتی شیخ اکبر مربوط می‌شد از اظهار نظر خودداری می‌کردند به این اشکالات در ضمن چنین ضوابطی و در پرتو آنچه اصول و قواعد اسلامی ایجاب می‌کرد، یعنی اتخاذ موضع خودداری از اظهار نظر در چنین مواردی، نظر داشتند. ابن عربی مردم را به پذیرش آنچه اصحاب مکاشفات می‌گویند ملزم نمی‌کند، ولی آنان را از تکذیب بی دلیل و برهان ایشان بر حذر می‌دارد:

هرگاه (صاحب سَرّی) چیزی آورد که عقل آن را روا می‌شمرد و شرع در باب آن خاموش بود، اصلاً و ابداً ما را نرسد که آن را انکار کنیم و در قبول آن مخیریم ... اگر آنچه آورده بود حق بود ... می‌پذیریم و الا آن را در بقعه امور ممکنه می‌گذاریم و در باب گوینده آن چیزی نمی‌گوییم، زیرا که [گفته] شهادتی است مکتوب که از بابت آن مورد سؤال قرار خواهیم گرفت. خداوند متعال فرموده: «سَتَكْتَبُ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْأَلُونَ» [زخرف: ۱۹].

و پیش از آن می‌گوید: «و اما مرد خردمند دانا که خیر خواه خویشتن است آن را رد نمی‌کند بلکه می‌گوید: این در نظر من می‌تواند راست یا دروغ باشد.»^۱

این کتاب که آن را از روی اصل فرانسوی و هم ترجمه انگلیسی‌اش ترجمه کرده و به خوانندگان عرب زبان تقدیم می‌کنم در زمره معدود کتاب‌هایی است که تبیین و توضیح مفهوم ولایت و گشودن بسیاری از رازهای این مفهوم کانونی در نوشته‌های ابن عربی را، از بای بسم الله تا تای تمت — طی تحلیل علمی کاملاً دقیقی — بر عهده گرفته است. مؤلف با حضور منحصر به فرد و خاصش در قلمرو میراث شیخ اکبر توانسته است صفحات فراوانی را روشن سازد که در نظر کثیری از دانشمندان و پژوهندگان تاریک و مجهول می‌نموده است. خواننده را این قدر بس که بداند استاد میشل شو تکیویچ، نویسنده کتاب، نیم قرنی است که بر سر خوان آثار و

مکتوبات ابن عربی نشسته است، می خواند و می کاود و با صبر و شکیبایی ای که کم تر نزد پژوهنده عصر ما به هم می رسد غوامض آن را می گشاید. کتاب حاضر پژوهشی از مقدار و مرتبه معرفت موشکافانه مؤلف به زوایا و خفایای میراث شیخ اکبر و اغراض و مقاصد اندیشه و عقیده او درباره تصوف و علی الخصوص در باب مفهوم ولایت است. خواننده در این کتاب آثار مصاحبت طولانی نویسنده با آثار شیخ اکبر، در متون و شروح، از جنبه سیر پیدایش و تحول را در خواهد یافت. کتاب حاضر در آن واحد در دو میدان به مبارزه می پردازد: از یک سو غبار غلیظ نشسته بر دیدگاه ها و آرا و عقاید و مقولات معرفتی وی را می افشاند و از جانب دیگر آن را از قید و بند فهم ها و دریافت های نادرستی که طی زمانی دراز حول آن متراکم شده است می رهند و سپس در صدد بازسازی میراث شیخ به نحو صحیح و چنان که خود شیخ خواسته بود بر می آید.

می ماند اینکه بگویم بر حسب منطق طبیعی اشیا این امید هست که غریبان از طریق خود ما و ثمرات قلم خود ما مشرق زمینیان [عرب زبان] اوج های معنوی و روحانی ما را دریابند و از رهگذر نوشته ها و تحقیقات و تحلیل های کسانی که در دامن همین میراث بالیده اند به اعتقادات معنوی آنان پی ببرند. این کتاب، به دور از هرگونه تعصب له یا علیه شیخ اکبر، بی گمان در دست خواننده چراغ پرنوری خواهد شد که آنچه را پیش از این در میراث ابن عربی مجهول مانده بوده است روشن می سازد، خواه خواننده آن به ابن عربی حسن ظن داشته باشد و خواه سوء ظن، و در هر دو حالت آنچه اهمیت دارد درک و فهم خوب و درست آن چیزی است که این بزرگمرد الهام یافته می گوید.

احمد الطیب

رئیس دانشکده اصول دین دانشگاه الازهر - اسوان

اقصر، ۶ جمادی الآخر ۱۴۱۹ / ۱۹۹۸

مقدمه مترجم فارسی

امام جعفر صادق علیه السلام:
من دخل فی الولاية دخل فی بیت الانبیاء
(کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۱۲)

پس به هر دوری ولی ای قائم است
تا قیامت آزمایش دائم است
مثنوی مولانا

کتابی^۱ که ترجمه آن تقدیم می شود اثر محققانه دست اولی است در بررسی تاریخی و تشریح یکی از مهم ترین مفاهیم در قلمرو عرفان و تصوف، یعنی مفهوم «ولایت» و ابعاد مختلف آن به ویژه موضوع «ختم ولایت» و ارتباط آن با «نبوت» از دیدگاه ابن عربی، به قلم استاد میشل (علی) شوتکیویچ، یکی از بزرگ ترین متخصصان عرفان ابن عربی در سطح جهانی در عصر ما. اصل کتاب به زبان فرانسوی است و اهمیت و شهرتش موجب شده است به چندین زبان از جمله انگلیسی و ایتالیایی

1. Michel Chodkiewicz, *Le Sceau des saints: prophétie et sainteté dans la doctrine d'Ibn Arabî*, Paris, Gallimard («Bibliothèque des sciences humaines», 86), 1986; édition revue et augmentée, Paris, Gallimard («Collection Tel», 394), 2012.

و عربی و ترکی ترجمه شود. ترجمه فارسی بر اساس ترجمه عربی استاد احمد الطیب — از شخصیت‌های دینی و فرهنگی برجسته معاصر در مصر و صاحب تألیفات و ترجمه‌هایی چند در زمینه فقه و عرفان و کلام و شیخ کنونی الازهر — انجام یافته که مورد تأیید نویسندگان هم قرار گرفته و بر آن مقدمه نوشته است. مترجم فارسی در پاره‌ای از موارد مبهم به ترجمه انگلیسی^۱ کتاب هم مراجعه کرده است. نویسنده کتاب، میشل (علی) شو تکویوچ (۲۰۲۰-۱۹۲۱)، در یادداشتی خود را چنین معرفی کرده است:

در طول عمرم سه کار انجام داده‌ام:

۱. پدر خانواده‌ای با هشت فرزند هستم.
 ۲. کارمند و سپس مدیرکل یکی از مؤسسه‌های انتشاراتی بزرگ پاریس به نام دوسویل (de Seuil) بوده‌ام.
 ۳. پژوهشگر و سپس استاد دانشگاه در تاریخ تصوف اسلامی در مدرسه عالی مطالعات تطبیقی علوم اجتماعی (EHESS) در پاریس بوده‌ام.
- و اکنون دوران بازنشستگی را می‌گذرانم و با جد و جهد و نشاط بسیار یکسره به مطالعه و پژوهش مشغولم.

شو تکویوچ در جوانی و در بحبوحه جنگ جهانی دوم با خواندن کتاب بحران دنیای متجدد از رنه گنون و سپس دیگر آثار او دچار تحولی روحی شد و بعدها از رهگذر آشنایی با میشل ولسان اسلام آورد. از آغاز دهه ۱۹۵۰، مطالعه و بررسی آثار ابن عربی و دیگر آثار عرفانی برای او به کاری فکری و معنوی تبدیل شد. کار حرفه‌ای او در وهله اول ویراستاری و سپس تدریس بود. در سنین جوانی به انتشارات فرانسوی دوسویل در پاریس پیوست و در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ رئیس و مدیرعامل آن مؤسسه شد. کار او به عنوان ناشر باب آشنایی و ارتباط

1. Traduction anglaise: *Seal of the Saints: Prophethood and Sainthood in the Doctrine of Ibn 'Arabī*, trad. Liadain Sherrard, Cambridge, The Islamic Texts Society («Golden Palm Series»), 1993.

با پژوهندگان دانشگاهی برجسته را به رویش گشود و توانایی علمی و وسعت فوق العاده دانش و اطلاعاتش درباره اسلام، تصوف و به ویژه ابن عربی مایه اعجاب و ستایش آنان شد. در سال ۱۹۸۹ از انتشارات دوسویل بازنشسته شد و در مدرسه عالی مطالعات تطبیقی علوم اجتماعی به تدریس پرداخت. دیرزمانی از فعالیت علمی اش در مقام تدریس نگذشته بود که در سال ۱۹۹۴ بازنشسته شد و از کل فعالیت هایش دست کشید و تمام وقت خود را وقف مطالعات شخصی کرد.

حاصل مطالعات گسترده شو تکیویچ در قلمرو تصوف اسلامی و تاریخ آن به طور عام و اندیشه ها و آثار ابن عربی به طور خاص، و نیز سفرها و مراودات علمی فراوانش به عنوان ناشر و پژوهشگر و مشارکت در همایش های مختلف در سراسر جهان و به ویژه فرانسه، چند کتاب معتبر و انبوهی مقالات ارزشمند است که فهرستی از آن ها در ادامه این نوشته آمده است. محور آثار او ابن عربی و تعالیم اوست و نوشته هایش مقدمه یا کلید فهم و درک آثار او.

کتابشناسی

۱. کتاب ها:

'Abd al-Qādir al-Ġazā'irī, *Émir Abd el-Kader: écrits spirituels*, présentés et traduits de l'arabe par Michel Chodkiewicz, Paris, Éditions du Seuil, 1982.

Awḥad al-Dīn Balyānī, *Épître sur l'Unicité Absolue*, présentation et traduction par Michel Chodkiewicz, Paris, Les Deux Océans, 1982.

Ibn 'Arabī, *Les Illuminations de La Mecque: textes choisis*, dir. et trad. Michel Chodkiewicz avec la collaboration de Cyrille Chodkiewicz et Denis Gril, Paris, Sindbad («La Bibliothèque de l'Islam. Textes»), 1989; Paris, Albin Michel («Spiritualités vivantes»), 150, 1997.

Un océan sans rivage: Ibn Arabī, le Livre et la Loi, Paris, Éditions du Seuil («La librairie du XXe siècle»), 1992.

۲. مقالات راجع به تاریخ تصوف:

- «La réception du soufisme par l'occident: conjectures et certitudes», dans *The Introduction of Arabic Philosophy into Europe*, eds Charles E. Butterworth et Blake Andrée Kessel, Leyde-New York-Cologne, E.J. Brill («Studien und Texte zur Geistesgeschichte des Mittelalters», 39), 1994, p. 136-149. [version révisée de la communication présentée à l'Université euro-arabe, Bologne, 1988].
- «La sainteté et les saints en islam», dans *Le culte des saints dans le monde musulman*, dir. Henri Chambert-Loir et Claude Guillot, Paris, Publication de l'école française d'Extrême Orient («Études thématiques», 4), 1995, p. 13-32.
- «La sainteté féminine dans l'hagiographie islamique», dans *Saints orientaux*, dir. Denise Aigle, Paris, De Boccard («Hagiographies médiévales comparées», 1), 1995, p. 99-115.
- «La somme des miracles des saints de Nabhânî», dans *Miracle et Karāma*, dir. Denise Aigle, Turnhout, Brepols («Hagiographies médiévales comparées», 2; «Bibliothèque de l'École des hautes études. Sciences religieuses», 109), 2000, p. 607-622.
- «Le modèle prophétique de la sainteté en islam», *Al-Masâq*, 7 (1994), p. 201-226.
- «Le saint illettré dans l'hagiographie islamique», *Cahiers du centre de recherches historiques*, 9 (avril 1992), p. 31-41.
- «Le soufisme au XXI^e siècle», dans *Les Voies d'Allâh : les ordres mystiques dans l'islam des origines à aujourd'hui*, dir. Alexandre Popovic et Gilles Veinstein, Paris, Fayard, 1996, p. 532-543.
- «Les maîtres spirituels en islam», *Connaissance des religions*, 53-54 (1998), p. 33-48.
- «Les musulmans et la Parole de Dieu», *Revue de l'histoire des religions*, 218/1 (2001), p. 13-31.
- «Les quatre morts du soufi», *Revue de l'histoire des religions*, 215/1 (1998), p. 35-57.

- «Les secrets de la futuwwa», dans *Proche-Orient et Tiers-monde*, 7 (juin 1983) [*Présence de l'islam*, dir. Charles Saint-Prot], p. 49-56.
- «Note complémentaire sur les rites d'initiation dans les *turuq*», 'Ayn al-hayât, *Quaderno du Studi della Tarîqa Naqshbandiyya*, 5 (1999), p. 45-64; republié sous le titre «Les rites initiatiques dans le soufisme», *Connaissance des religions*, 69-70 (2003), p. 81-95.
- «Nous leur montrerons Nos signes ...», dans *Stigmates*, dir. Dominique de Courcelles, Paris, Éditions de l'Herne («Cahiers de l'Herne», 75), 2001, p. 37-42.
- «Quelques aspects des techniques spirituelles dans la *Tarîqa Naqshbandiyya*», dans *Naqshbandis: cheminements et situation actuelle d'un ordre mystique musulman: actes de la table ronde de Sèvres 2-4 mai 1985*, éd. Thierry Zarcone, Marc Gaborieau et Alexandre Popovic, Istanbul-Paris, Isis («Varia Turcica», 18), 1990, p. 69-82.
- «Quelques leçons du comparatisme», dans *Histoire des hommes de Dieu dans l'islam et le christianisme*, dir. Dominique Iogna-Prat et Gilles Veinstein, Paris, Flammarion, 2003, p. 279-286.
- «Rûhāniyya», *EI2* (1995).

۳. مقالات راجع به ابن عربی و مکتب او:

- «Du devoir d'exil», *Le Cheval de Troie*, 10 (1994), p. 71-78.
- «Ibn Arabî dans l'œuvre d'Henri Corbin», dans *Henri Corbin: philosophies et sagesses des religions du livre*, éd. Mohammad Ali Amir-Moezzi, Christian Jambet et Pierre Lory, Turnhout, Brepols («Bibliothèque de l'École des hautes études. Sciences religieuses», 126; «Histoire et prosopographie de la section des sciences religieuses», 1), 2005, p. 81-91.
- «Ibn 'Arabî, la Lettre et la Loi», dans *Actes du colloque Mystique, culture et société, Université de Paris Sorbonne*, éd. Michel Meslin, Paris, Université de Paris-Sorbonne, 1983, p. 27-40.

- «L'offrande au Prophète de Muhammad al-Burhânî», *Connaissance des Religions*, 4/1-2 (1988), p. 30-40.
- «La réception de la doctrine d'Ibn Arabî dans le monde ottoman», in *Sufism and Sufis in Ottoman Society*, éd. Ahmet Yaşar Ocak, Ankara, Atatürk Supreme Council for Culture, Language and History («Publications of the Turkish Historical Society. XXX. serial», 3), 2005, p. 97-120.
- «La vision de Dieu selon Ibn Arabî», dans *Autour du regard: Mélanges Gimaret*, éd. Éric Chaumont, Louvain, Peeters, 2003, p. 159-173.
- «Le Coran dans l'œuvre d'Ibn 'Arabî / El Coran en la obra de Ibn 'Arabî», dans *Los dos Horizontes: textos sobre Ibn al-'Arabî: trabajos presentados al Primer Congreso internacional sobre Ibn al-'Arabî, Murcia, 12-14 de noviembre de 1990*, éd. Alfonso Carmona Gonzalez, Murcie, Consejería de cultura educación y turismo Editora regional de Murcia («Colección Ibn Al'Arabî. Extra», 2), 1992, p. 133-162.
- «Le paradoxe de la Ka'ba», *Revue de l'histoire des Religions*, 222 (2005), p. 435-461.
- «Le procès posthume d'Ibn 'Arabî», dans *Islamic Mysticism Contested: Thirteen Centuries of Controversies and Polemics*, eds Frederick de Jong et Bernd Radtke, Leyde-Boston, Brill («Islamic History and Civilization», 29), 1999, p. 93-123.
- «Le voyage sans fin», dans *Le voyage initiatique en terre d'islam: ascensions célestes et itinéraires spirituels*, dir. Mohammad Ali Amir-Moezzi, Louvain-Paris, Peeters («Bibliothèque de l'École des hautes études, Section des sciences religieuses», 103), 1996, p. 239-250.
- «Les Malâmiyya dans la doctrine d'Ibn Arabî», dans *Melâmis/Bayrâmis: études sur trois mouvements mystiques musulmans*, eds Nathalie Clayer, Alexandre Popovic et Thierry Zarcone, İstanbul, Isis, 1998, p. 15-25.
- «Les trois cailloux du shaykh 'Abd al-Karîm al-Jîlî», dans *Mystique*

- musulmane : parcours en compagnie d'un chercheur*, Roger Deladrière, éd. Geneviève Gobillot, Paris, Cariscript («Études chrétiennes arabes», 21), 2002, p. 141-154.
- «Maître Eckhart et Ibn Arabî», *Mémoire Dominicaine*, 15 (2001), p. 21-36.
- «Mi' rāj al-kalima : de la Risāla Qushayriyya aux Futūhāt makkiyya», dans *Reason and Inspiration in Islam: Theology, Philosophy and Mysticism in Muslim Thought : Essays in Honour of Hermann Landolt*, ed. Todd Lawson, Londres, I. B. Tauris en association avec l'Institute of Ismaili Studies, 2005, p. 248-261.
- Michel Chodkiewicz et Claude Addas, «On Two Books Attributed to Ibn 'Arabi: Kitāb al-mabādī wa l-ghāyāt li-ma'ānī l-hurūf and Kitāb māhiyyat al-qalb», *Journal of the Muhyiddin Ibn Arabi Society*, 62 (2017), p. 105-114.
- «Quelques remarques sur la diffusion de l'enseignement d'Ibn 'Arabî», dans *Modes de transmission de la culture religieuse en islam*, éd. Hassan Elboudrari, Le Caire, IFAO («Textes arabes et études islamiques», 31), 1993, p. 201-224.
- «Shaykh Muhammad Demirdāsh: un soufi akbarien au XVIème siècle», *Horizons Maghrébins*, 51 (2004), p. 20-39.
- «The banner of praise», *Journal of the Muhyiddin Ibn Arabi Society*, 21 (1997) [*Praise*, éd. Stephen Hirtenstein], p. 45-58.
- «The Esoteric Foundations of Political Legitimacy in Ibn 'Arabî», dans *Muhyiddin Ibn 'Arabi: A Commemorative Volume*, eds Stephen Hirtenstein et Michael Tiernan, Shaftesbury-Rockport, Element, 1993, p. 190-198.
- «The Futūhāt al-makkiyya and its Commentators : Some Unresolved Enigmas», dans *The Heritage of Sufism*, II, *The Legacy of Medieval Persian Sufism* (1150-1450), ed. Leonard Lewisohn, Oxford-Boston, Oneworld, 1999, p. 219-232.
- «Un traité yéménite sur l'unicité de l'être», *'Ayn al-hayāt, Quaderno du Studi della Tariqa Naqshbandiyya*, 1 (1995), p. 13-29; repris dans *Horizons Maghrébins*, 30 (1996), p. 81-90.

«Une introduction à la lecture des *Futûhât Makkiyya*», dans *Les Illuminations de La Mecque: textes choisis*, dir. et trad. Michel Chodkiewicz avec la collaboration de Cyrille Chodkiewicz et Denis Gril, Paris, Sindbad («La Bibliothèque de l'Islam. Textes»), 1989, p. 19-73.



کتاب حاضر با وجود حجم متوسطش اثری است بسیار پرمایه و عمیق که تتبع وسیع را با تحلیل دقیق همراه کرده است و همانند هر نوشته اصیل دیگری به آسانی دیدار نمی‌نماید و از خواننده، بجز داشتن پاره‌ای معلومات پایه‌ای در زمینه عرفان و تصوف، انتظار انس و آهستگی و دوباره یا چندباره خوانی دارد.

از این رو مترجم لازم دید در همین آغاز با مروری کوتاه بر محتوای کتاب خواننده را با سیمای کلی کتاب و خطوط اصلی مطالب آن آشنا سازد. اما پیش از آن چند نکته در باب اهمیت و امتیازات کتاب بگویم.^۱ نخستین امتیاز کتاب در تسلط رشک‌برانگیز مؤلف بر زبان عربی و فهم دقیق آن و ترجمه انبوهی متن‌های دشوار عرفانی از این زبان به زبان فرانسوی و رفع ابهام از آن‌ها جلوه‌گر است. دومین امتیاز کتاب طرح و تشریح مفهوم پیچیده و بحث‌انگیز «ولایت» در چارچوبی تازه و نفوذ به ژرفای آن و تحلیل و تبیین ماهیت «ولی» و کارکرد هستی‌شناختی آن است با پرهیز از طرح بحث در چارچوب سنتی‌ای که موافقان و مؤیدان و هم مخالفان و ناقدان طی قرن‌ها در حصار آن گرفتار بوده‌اند. چارچوب تازه‌ای که نویسنده برای پژوهش خود انتخاب کرده البته چندان هم تازه نیست بلکه بازگشتی است به طرح و چارچوبی که ابن عربی برای تبیین و توجیه این مفهوم بی‌ریزی کرده بود و مغفول مانده بود. نویسنده در این چارچوب تازه به جست‌وجو

۱. در معرفی خط سیر اجمالی مطالب کتاب و بیان امتیازات آن از مقاله خانم دکتر سعادت الحکیم با این مشخصات: «الولاية الصوفية»، التراث العربی، رمضان و ذوالحجه ۱۴۰۹، ش ۳۵-۳۶، نیز استفاده شده است.

و کشف مفهوم ولایت از رهگذر رجوع به منابع اصلی و اصیلی می‌پردازد که حاوی و حاکی تجربه‌های زیستهٔ اولیا و شرح مشاهدات و احوال ایشان در طی قرون‌اند. اما مزیت چشمگیر و منحصر به فرد کتاب همانا ارائهٔ تصویری کاملاً انسانی از ولی است، انسانی که دارای احساس و عواطف است، عشق می‌ورزد و در بالاترین مراتب قُرب قلبش برای کودک تبارش پاره‌پاره می‌شود. شو تکوین‌یچ برای نخستین بار جانب انسانی شخصیت ولی را برجسته می‌کند و در روشنایی قرار می‌دهد، حال آنکه همهٔ کسانی که پیش از او دربارهٔ ولی و جایگاه والای او بحث و تحقیق کرده‌اند عمدتاً بر جانب الوهی شخصیت ولی و آنچه او را از عالم بشری جدا می‌کند تمرکز کرده‌اند و داشتن هرگونه احساسات و عواطف بشری را برای او مایهٔ نقص و تعلق و لاجرم سقوط از مرتبهٔ ولایت شمرده‌اند. اما چنان که نویسنده در جای جای کتاب تأکید می‌کند ولایت همان مقام قُرب است و ولی هم قُرب به حق دارد و هم قُرب به خلق، قُرب به انسان، زیرا که ولی تابع و وارث انبیاست و انبیا هم قُرب به حق داشتند و هم قُرب به خلق.

در هر حال در زمانه‌ای که مسلمانان و دشمنانشان چهره‌ای ناخوشایند از اسلام به جهان عرضه می‌کنند شو تکوین‌یچ از رهگذر بررسی مفهوم ولایت و ارتباطش با نبوت تلاش می‌کند با تصحیح چنین چشم‌اندازهایی گشودگی دین اسلام به روی ادیان دیگر را نشان دهد، با تأکید بر این اصل که اسلام دینی است کامل و نهایی که در آن برای ادیان و شرایع پیشین جایگاه خاصی وجود دارد و حضرت رسول^(ص) سرمشق انسانی کاملی است با رسالتی جهانشمول که رحمةً للعالمین است و برای همهٔ مردم مبعوث شده است و هرآنچه را انسان از نبی انتظار می‌برد در وجود خود جمع دارد.

نکتهٔ آخر اینکه، نویسندهٔ فقید ضمن اذعان به نقش بارز هانری گُربن در معرفی ابن عربی به محافل علمی غربی، در جای جای کتاب با طرز نگاه و شرح و تفسیر او از اندیشه‌های ابن عربی مخالفت می‌ورزد. خصوصاً تلاش گُربن را در ارائهٔ تصویری شیعی، یا به تعبیر نویسنده شیعه‌ای باطنی از ابن عربی به باد انتقاد

می‌گیرد و با نشان دادن موارد چندی در آثار ابن عربی — ضمن اعتراف به جایگاه والای اهل بیت در آثار او — سعی در اثبات وضوح پایبندی وی به مبانی اعتقادی اهل سنت و جدایی فکری و مذهبی اش از شیعه دارد. این دو طرز نگاه به اندیشه و اعتقاد مذهبی ابن عربی البته در میان شارحان قدیم و جدید شیعی وی نیز سابقه و طرفدارانی دارد. برخی او را در باطن شیعه شمرده‌اند و موارد و شواهد دال بر سنی بودنش را در آثارش حمل بر تقیه یا دستکاری هواخواهان سنی مذهب او در آثارش دانسته‌اند و بعضی هم سنی بودن او را پذیرفته‌اند و با نقد و رد پاره‌ای از دیدگاه‌ها و تعبیرات زننده و احیاناً خصمانه او در حق شیعه، از آن جهت که محیط اولیه نشو و نمای دینی و مذهبی او — اندلس — محیطی است که اسلام از طریق امویان ضد شیعه در آن گسترش یافته بوده و او در آنجا مجال آشنایی با آثار و تألیفات حدیثی و اعتقادی شیعه را پیدا نکرده بوده است، او را از این بابت چندان درخور ملامت نیافته‌اند. در عین حال که در مبانی نظری او دقایقی دیده‌اند که به مبانی شیعه شباهت دارد یا نزدیک است.



کتاب نبوت و ولایت از دیدگاه ابن عربی از یک درآمد و ده فصل تشکیل شده است. در درآمد نویسنده سیری دارد بر پیشینه آشنایی غریبان، کسانی مانند فلوگل، نیکلسون، پالاسیوس، ماسینیون، کُرن، ایزوتسو و چیتیک، با تصوف ابن عربی و پژوهش‌هایی که درباره آثار و اندیشه‌های ابن عربی انجام داده‌اند و رویکردها و محاسن و معایب کارهایشان. سپس به ذکر مقاطع برجسته زندگانی ابن عربی می‌پردازد: از هنگام ولادتش در مرسیه در ۵۶۰ ه‍.ق، سپس مراحل دانش‌اندوزی، ورود به طریقت تصوف، سیر و سفرهای دور و دراز در شهرهای غرب جهان اسلام تا کوچیدنش به شهرهای شرق جهان اسلام و دیدار با بزرگان و مشایخ صوفیه عصر و نوشتن هزاران صفحه کتاب و رساله در ثبت مکاشفات و شرح تأملات عرفانی خود و سرانجام وفاتش در سال ۶۳۸ ه‍.ق در دمشق. در ادامه نویسنده، پس از بیان موضع فکری و عقیدتی مسلمانان راجع به اولیا

و اشاره به جلوه‌های تکریم و تعظیم آنان خصوصاً از سوی عموم مردم، یادآور می‌شود که ولایت و تصوف / عرفان از هم جدا نیستند و در حقیقت تصوف و عرفان مولود وجود ولایت و اولیاست و از آن تغذیه می‌کند و آسمانی است که ستاره هدایت اولیا در آن طالع می‌شود. نیز یادآور می‌شود که اساساً بنیاد جامعه اسلامی یا اجتماع دینی از سویی بر دوش گروهی خاص استوار است که همان اولیا یا علمای حقیقی باشند و از سوی دیگر بر دوش عموم مردم است که اولیا قطب و مرکز اجتماع آن‌ها را تشکیل می‌دهند. به دنبال این، نویسنده به بررسی پدیده‌ای به شدت وابسته به مفهوم ولایت یعنی پدیده «زیارت» مقابر بزرگان دین و اولیا و ریشه‌های تاریخی آن در صدر اسلام می‌پردازد و طعن و رد تند ابن تیمیه بر این پدیده و نیز نقدهای صوفیه و شیعه را بر دیدگاه او یادآور می‌شود. در ادامه به پاره‌ای تحلیل‌های مردم‌شناختی این پدیده اشاره می‌کند.

نویسنده فصل اول را با یکی از رؤیاهای ابن عربی آغاز می‌کند که طی آن وی انبیا را یکایک یا به همراه اتباعشان مشاهده کرده است. از این رؤیا هم جایگاه روحانی وی معلوم می‌شود و هم آشکار می‌شود که او از همان آغاز اعتقاد به این داشته است که اولیا منفصل از انبیا نیستند و ولایت به هیچ وجه از نبوت مستقل نیست بلکه تابع و دنباله آن است و ولی بر قدم نبی است و در علم و عمل و حال از او تبعیت می‌کند. به نوشته صدرالدین قونوی، شاگرد و پسرخوانده ابن عربی، او روحاً قادر بود با هر کس از اولیای درگذشته دیدار کند و کتاب تجلیات او هم شاهد این مدعاست. نظریه ولایت ابن عربی از یک سو بر عدم تناقض استوار نیست و از سوی دیگر مانند هر نظریه دینی دیگری صرفاً از متون اسلامی گرفته نشده است بلکه صورت مدون واقعیت زیسته‌ای است که سرچشمه آن تجربه شخصی و دیدن و چشیدن است. و همین مشاهدات است که وقتی بر صفحات بی‌شمار آثار ابن عربی نقش می‌بندد مایه تهاجمات سخت منتقدان و مخالفان او می‌شود. نویسنده در ادامه به تفصیل وارد مباحث لغوی واژه «ولی» و «ولایت» می‌شود و ریشه و معانی آن را می‌کاود و به این نتیجه می‌رسد که «ولی» اسمی است

مشترک میان کسی که دارای حال ولایت است و کسی که دارای نقش و کارکرد ولایت است و نیز مشترک است میان خدا و انسان. سپس با ارائه نمونه‌هایی نشان می‌دهد که سرچشمه مفردات و معانی این واژه قرآن کریم است و شرح و توضیح آن را باید در احادیث جست‌وجو کرد.

در فصل دوم نویسنده به پی‌جویی نخستین کاربردهای لفظ و مفهوم ولایت در آثار صوفیه می‌پردازد و این اندیشه را نزد دانشمندان مسلمان دنبال می‌کند تا می‌رسد به نوشته‌های ابن عربی. در این پی‌جویی به این نتیجه می‌رسد که برخی از دانشمندان مسلمان واژه‌های ولی و ولایت را منحصرأهم‌معنی مؤمن و ایمان گرفته‌اند و آن را دارای معنی تولیت نشموده‌اند، هرچند مخالف کرامات و خوارق عادات و علوم الهامی نبوده‌اند. گروه دیگری معتقدند ولایت را منحصرأهم‌معنی و مترادف ایمان گرفتن با آنچه در احادیث در باب مقام ولی آمده است تطبیق نمی‌کند و درست در نمی‌آید. سپس نویسنده متعرض نظر کسان دیگری چون ابن تیمیه و شریف جرجانی و ابن عجبیه در این زمینه می‌شود. مثلاً ابن تیمیه معتقد بود که اولیا همان مقربان (المُقَرَّبُونَ) اند و بس، و ولی کسی است که اهل صلاح باشد و در این صفت بر دیگران سبقت گیرد (السابقون). اما از آنجا که این دانشمندان متأخرند و مفهوم به لحاظ تاریخی بر لفظ سبقت دارد، باید به سراغ پیشینیان رفت و دید آن‌ها در مورد این مفهوم چه می‌اندیشیده‌اند. به این ترتیب نویسنده به سراغ حکیم ترمذی می‌رود زیرا که او در میان صوفیه اولین کسی است که به طرح ویژگی‌ها و نشانه‌ها و مسائل و مشکلات این مفهوم پرداخته است. نویسنده مفهوم ولایت و تقسیماتش را آن‌طور که در کتاب ختم الاولیای حکیم ترمذی بازتاب یافته است توضیح می‌دهد، بعد به موضوع چگونگی پیوند نبوت و رسالت و ولایت می‌پردازد و آن‌گاه عنوان کتاب ترمذی یعنی «ختم الاولیا» را مورد پرسش قرار می‌دهد و پس از ارائه نمونه‌ای از ۱۵۷ پرسش حکیم ترمذی درباره ولایت یادآور می‌شود که برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها باید دیرزمانی انتظار کشید تا ابن عربی ظهور کند و در فتوحات خود باب پاسخ به آن‌ها را بگشاید.

به گفته نویسنده بحث ارتباط نبوت و شخص حضرت رسول با ولایت موجب شد تا محققان بعدی با احتیاط کامل با این موضوع مواجه شوند و حتی صوفیه بیش تر تحت پوشش واژه ها و اصطلاحات دیگری چون عارف و صوفی به بحث از موضوع ولایت پردازند. سپس مروری دارد بر بازتاب موضوع ولایت در آثار بزرگ کلاسیک مشایخی مانند هُجویری، ابوطالب مکی، ابونصر سراج، کلاباذی، سُلمی، ابونعیم اصفهانی، قشیری، خواجه عبدالله انصاری، محمد غزالی، نجم الدین کبری، عمار بدلیسی، و عبدالقادر گیلانی تا قرن ششم و کوشش های آنان برای تبیین این موضوع — البته به اجمال و سربسته — و نشان دادن زنده بودن آن برای این افراد و توضیحاتشان در این باب و بررسی نظرگاه ایشان. نویسنده در ادامه موضوع ولایت را در آثار روزبها بقلی شیرازی با توضیح و تفصیل بیش تری بررسییده است.

شوتکیو یچ پس از این سیر کوتاه و ضمن اذعان به کوشش های احتیاط آمیز این بزرگان در توضیح و صورت بندی مفهوم ولایت یادآوری می کند که این کوشش ها هیچ کدام قرین توفیق نبود و تعریف و تعیین حد و حدود و بنیاد و ساختار مفهوم ولایت همچنان تا ظهور ابن عربی ناروشن و نادقیق باقی ماند.

در فصل سوم اندک اندک به تعریف مفهوم ولایت و اشکال و صور و کارکردهای آن از دیدگاه ابن عربی می پردازد. نخست به این نکته توجه می دهد که ابن عربی نظر خود را در باب ولایت — در کنار واژه ولی — در قالب واژه های دیگری چون عارف، محقق، ملامی (ملامتی)، وریث، صوفی، عبد و رجل ابراز کرده است. از این رو این مفهوم را اولاً بر اساس متن های متضمن مفهوم ولی و ولایت صورت بندی می کند و سپس با استفاده از متن های دیگری که این مفهوم را در قالب واژه های دیگری آورده اند به تکمیل این صورت بندی می پردازد.

مهم ترین متن در این زمینه فصوص الحکم است در یک مقدمه و بیست و هفت فصل (فص) که هر فصل مربوط است به یکی از انبیا از آدم^(ع) تا حضرت محمد^(ص). نویسنده یادآور می شود که ترتیب ذکر انبیا در فصوص از توالی تاریخی

ظهور آنان پیروی نمی‌کند. در ضمن دو تن از انبیای مذکور در کتاب یعنی شیث و خالد بن سنان در قرآن یاد نشده‌اند و در عوض دو نبی مذکور در قرآن یعنی ذوالکفل و الیسع در فصوص نیامده‌اند. لقمان مذکور در یکی از فصول فصوص هم در قرآن جزو انبیا شمرده نشده و به عنوان حکیم آمده است. در هر حال در هریک از فصول فصوص با گونه‌ای سرمشق روحانی مواجهیم که بر اثر اتصال و تلاقی وجهی از وجوه حکمت الهی با یک موجود پذیرنده انسانی، که شرایط محدودیت‌های انسانی خود را به دوش او می‌گذارد، محدود و متعین می‌گردد.

شوتکیویچ سپس به بیان شرایطی می‌پردازد که ابن عربی را به انتشار فصوص الحکم برانگیخت، نه به عنوان رسول یا نبی بلکه به عنوان وارثی که الهام و املائی الهی را به قید کتابت درآورده است. نویسنده در اینجا یادآور می‌شود که ابن عربی در فصل مربوط به عُزَیر نکات و اشارات مهم چندی درباره رابطه نبوت و ولایت دارد از جمله گستره وسیع‌تر دایره ولایت نسبت به نبوت، وراثت ولی از نبی، برتری وجه ولایت نبی و رسول بر وجه نبوت و رسالت او.

در ادامه، پس از تحلیل نحوه ارتباط نبوت با ولایت و مشکلاتی که در این زمینه مطرح است، چگونگی ارتباط این دو پدیده به این نحو صورت‌بندی می‌شود که نبوت و ولایت در سه چیز مشترک‌اند: علم، فعل به همت، و دیدار عالم خیال به وسیله حواس؛ و در یک امر اختلاف دارند و آن خطاب الهی است. سپس بحث با سخن در باب مقام «قُرب» که نمایشگر کمال مرتبه ولایت است ادامه می‌یابد و ماهیت ولایت به مثابه قُرب تلقی می‌شود و شکل و هیئت آن با تأثیر وراثت ولی از نبی مؤرث معین می‌گردد. هرچند باید توجه داشت که هر ولی وارث یک نبی مستقیماً از او ارث نمی‌برد بلکه به واسطه «حقیقت محمدیه» از او ارث می‌برد. بنابراین هر ولی — به نحوی از اتحا — ولی محمدی است و همین نکته است که نویسنده را وامی‌دارد تا در فصل بعد مفهوم حقیقت محمدیه و جایگاه هستی‌شناختی آن را بررسی کند.

فصل چهارم عمدتاً اختصاص دارد به تبیین مفهوم «حقیقت محمدیه».

نویسنده فصل را با این سخن ابن عربی آغاز می‌کند که همه انبیای مقدم بر حضرت رسول^(ص) نایان او در عالم خلق بوده‌اند و حضرتش به صورت روح مجرد وجود و حضور داشته تا نوبت به ظهور جسمانی‌اش در این عالم رسیده است که دیگر حکمی برای نایان باقی نمی‌ماند. عقیده ابن عربی در این زمینه برگرفته از حدیث نبوی است که به گونه‌های مختلف روایت شده است و مؤیدان و ناقدانی دارد و ابن عربی بجز از طریق محدثان کشفاً به صحت این حدیث حکم می‌کند.

شوتکیویچ در ادامه به بیان مستندات قرآنی و حدیثی مفهوم حقیقت محمدیه می‌پردازد و سپس گفته‌های بزرگانی از ائمه و صوفیه مانند امام صادق^(ع) و سهل تستری و حکیم ترمذی و حلاج را در باب اسبقیت نور محمدی در ظهور بر همگی آفریدگان نقل می‌کند. آن‌گاه سخن از ارتباط مفهوم حقیقت محمدیه با مفهوم مهم دیگری، «انسان کامل»، به میان می‌آورد و به این نتیجه می‌رسد که ولایت ولی به ولایت نبی انتساب می‌یابد.

نویسنده سپس یادآوری می‌کند از آنجا که وراثت از حضرت رسول^(ص) می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد وارث مستقیم حضرتش مجلای ظهور صفاتی است که او را از دیگر اولیا — اولیایی که جز به وساطت یکی از انبیا نمی‌توانند از حضرت رسول^(ص) ارث ببرند — ممتاز می‌سازد. به این ترتیب ولایت وارث غیرمحمدی را مردم از رهگذر ابراز برخی نشانه‌ها چون کرامات و خوارق عادات می‌شناسند، حال آنکه وارث محمدی را مردم نمی‌توانند بشناسند مگر برخی افراد برگزیده، زیرا که امر خارق عادتی بر دستش جاری نمی‌شود بلکه علوم و احوالی روحانی به قلبش نازل می‌گردد. این تمایز بین وارث مستقیم حضرت رسول^(ص) با وارث غیرمستقیم حضرتش مددکار ما در تعیین گونه‌های اولیا و نشانه‌های آنان است.

فصل پنجم با ذکر این عقیده ابن عربی آغاز می‌شود که حضرت رسول^(ص) جامع همه اشکال و صور نبوت است و از همین رو شخص او همه مزایای اختصاصی هریک از آنان را در وجود خود جمع دارد. به این ترتیب ولی‌ای هم که وارث روحانی یکی از انبیاست از حقیقت محمدیه وجه مخصوص به نبی موثر را ارث

می برد و بنابراین ولی ای که از حقیقت محمدیه وجه عیسی^(ع) را ارث می برد ولی عیسوی و ولی ای که وجه موسی را از حقیقت محمدیه ارث می برد ولی موسوی و ... نامیده می شود. ابن عربی روایت می کند که استادش ابوالعباس غزینی در آخر عمر عیسوی شد و خودش — ابن عربی — به عکس در آغاز عیسوی بوده سپس موسوی و بعد هودی شده و به همین ترتیب متوالیاً از دیگر انبیا ارث برده تا سرآخر ولی محمدی شده است. به این ترتیب، گونه و سرمشق شخصیتی هریک از انبیا از رهگذر مزایا و معجزاتش شکل می گیرد و صورت آن شخصیت بر ولی وارث و تابع او ظاهر می شود. فی المثل کرامات ولی عیسوی به صورت معجزات حضرت عیسی^(ع) تحقق می یابد: بر آب راه می رود و بیمار شفا می دهد و نابینا را بینا می کند. در ادامه بحث، شو تکویج شماری از شخصیت های معروف را در میان صوفیه نشان می دهد که عیسوی الولایه بوده اند نظیر حلاج و عین القضاة همدانی و خواجه عبیدالله احرار و از معاصران شیخ احمد علوی. البته گونه و سرمشق های روحانی ولایت بی شمار نیست بلکه چنان که ابن عربی در فصوص الحکم نشان داده است صور و اشکال اصلی آن بیست و هفت تاست.

در هر حال نبوت به پایان می رسد و تشریع کامل می شود و فقط وراثت از نبی باقی می ماند و سالک جهد می کند به این امید که خداوند متعال او را وارث علمی نبوی کند و از یک یا چند تن از انبیا ارث ببرد.

شو تکویج، پس از بررسی ماهیت ولایت و هویت ولی و گونه ها و سرمشق های مختلف اولیا در فصول قبلی، در فصل ششم وارد بحث جغرافیای ولایت می شود به این دلیل که هر ولی ای به حسب مرتبه ولایتش مرکز و منطقه ای از جغرافیای زمین را به خود اختصاص می دهد و از آنجا به انجام دادن مأموریت و ایفای نقشی که بر عهده دارد می پردازد. در این مسیر نویسنده به جست و جوی منازل اولیا در مکتوبات دینی و عرفانی پیش از ابن عربی مبادرت می کند و به شرح و توضیح حدیثی در رساله ای از سیوطی و نیز تشریح موضوع «مجمع اولیا» در آثار برخی از صوفیه می پردازد. سپس داستان بلند و شگفتی می آورد راجع به عبدالقادر

گیلانی، به عنوان مصداق بارزی از جغرافیای حضور ولی و انجام دادن مأموریت تکوینی اش.

اما نویسنده باز خاطر نشان می کند برای روشن شدن این نکات و اشارات باید تا ظهور ابن عربی انتظار می کشیدیم. در عین حال یادآور می شود که ابن عربی فقط به تشریح و طبقه بندی نظری اولیا و منازل ایشان اکتفا نمی کند بلکه از دیدگاه کسی که این راه را رفته و این منازل را دیده است به این کار دست می زند. در ادامه بحث به عنوان شاهد نمونه هایی از دیدارهای ابن عربی ذکر می شود.

نویسنده در این بخش با تقریر و توضیح قسمتی از فتوحات (باب ۷۳) به تشریح جغرافیای حضور اولیا می پردازد. ابن عربی این قسمت را با بیان برتری مقام حضرت رسول (ص) بر نوع انسانی آغاز می کند. او دین را به خانه ای تشبیه می کند که بر چهار رکن استوار است: رسالت، نبوت، ولایت، ایمان. رسالت رکن جامع است که در بر دارنده سه رکن دیگر است، از این رو عالم هیچ گاه از رسولی به تن زنده خالی نمی ماند که همو قطب عالم انسانی است. به گفته ابن عربی خداوند متعال پس از وفات حضرت رسول (ص) سه تن از انبیای به تن زنده را در دنیا باقی گذاشت: ادریس، الیاس، عیسی علیهم السلام. ادریس را در آسمان چهارم جای داد و الیاس و عیسی در زمین ماندند. رسول بودن این سه تن مورد اجماع است ولی بر سر رسول بودن چهارمی یعنی خضر — البته نه از نظر ابن عربی — اختلاف وجود دارد. در هر حال این چهار رسول به تن زنده در دار دنیا باقی اند و همگی اوتادند، دو تن از ایشان امام هستند و یکی قطب که موضع نظر الهی در عالم است. یکی از اینان قطب است و همو یکی از ارکان خانه دین است و هم رکن حجر الاسود. دو تن از آنان امام اند و هر چهار اوتادند. خدا با اولی ایمان، با دومی ولایت، با سومی نبوت، و با چهارمی رسالت را محفوظ می دارد و با مجموع آنان از دین حنیف صیانت می کند. هریک از این چهار را در هر زمان ولی ای است بر قلب او و نایب او.

به نوشته شو تکویچ ابن عربی اولین عارفی است که از مأموریت ها و کارکردهای

مهم و اصلی این شخصیت‌ها و هم اینکه اینان به تن زنده‌اند و خدا از ارکان دین به وسیله ایشان حفاظت می‌کند سخن به میان می‌آورد و نیز آگاهمان می‌سازد که انبیای مذکور نایبانی از اولیا دارند. و از اینجا معلوم می‌شود که نبوت و ولایت با هم ارتباط دارند و دایره ولایت مستقل نیست بلکه تا آخر الزمان از سلطنت انبیای به تن زنده بعد از وفات حضرت رسول (ص) متابعت می‌کند.

نویسنده به تبع ابن عربی در ادامه به بررسی نحوه توزیع کارکردها میان این چهار تن می‌پردازد، به این ترتیب که: ادریس قطب است، عیسی و الیاس دو امام‌اند و خضر و تد است. سپس به توضیح جزئیات کارکرد آنان می‌پردازد و در آخر با یادآوری هشدار مهم ابن عربی مبنی بر اینکه همه آنچه درباره رجال الله و مقامات ایشان گفته می‌شود شامل زنان نیز می‌شود حتی قطبیت، این فصل را پایان می‌دهد.

فصل هفتم را نویسنده با توضیح منازل و مراتب رجال الهی از دیدگاه ابن عربی آغاز می‌کند. به این منظور به سراغ باب هفتاد و سوم فتوحات می‌رود که ابن عربی طی آن حدود هشتاد طبقه از طبقات رجال روحانی را می‌شناساند. اما چون نمی‌توان متعرض همه مطالب شد به ذکر مهم‌ترین طبقات و رجال که در ترسیم کلیت سیمای مفهوم ولایت دخیل‌اند اکتفا می‌شود.

از آنجا که در فصل قبلی به تفصیل از اوتاد سخن رفت در این فصل به پیروی از ابن عربی ابدال هفت‌گانه مورد بررسی قرار می‌گیرند، کسانی که به امر الهی نگهبانان هفت اقلیم‌اند. هر بدل به ترتیب بر قدم یکی از این انبیاست: ابراهیم، موسی، هارون، ادریس، یوسف، عیسی و آدم علیهم السلام. اینجا بار دیگر رابطه تبعیت اولیا از انبیا وضوح می‌یابد: آنجا هر ولی‌ای از اوتاد اربعه از یک نبی به تن زنده نیابت می‌کند و اینجا هر یک از ابدال هفت‌گانه بر قدم یکی از هفت نبی مذکور است، ساکنان هفت آسمان.

بعد از ابدال طبقه نقب‌است که در هر عصر دوازده تن‌اند، به عدد برج‌های فلک. هر نقیب ویژگی یکی از برج‌ها را دارد. سپس به ترتیب این طبقات‌اند:

نُجَبای هشت گانه، حواریون که در هر عصر یکی بیش نیست، رجیون که در هر عصر چهل تن اند، افراد که در مرتبه برابر قطب اند و از نظرگاه او بیرون اند، ملامتیه. سرانجام سخن می رسد به اعلی مرتبه ولایت از دیدگاه ابن عربی: مقام قُربت. در اینجا نویسنده توضیح می دهد که مفهوم ولایت عرفانی مترادف با قُرب است و این تعریف از ولایت که از نوشته های ابن عربی استنتاج شده است تا پایان کتاب به تکرار مطرح می شود.

شوتکیویچ، پس از ترسیم جغرافیای کره ولایت و ذکر طول و عرض آن در هفت فصل گذشته، در فصل هشتم به موضوع مهم و اساسی ختم / خاتم ولایت یا ختم / خاتم های ولایت می پردازد. اصطلاح خاتم الاولیا یا ختم الاولیا در قرآن و حدیث نیامده است اما از آنجا که نبوت به شخص نبی اکرم ختم می شود و ولی هم تابع نبی است پس لاجرم باید ولایت هم ختم و خاتمی داشته باشد. این نتیجه ای است که حکیم ترمذی در قرن سوم به دست می آورد؛ هرچند نوشته های او در این زمینه اشارت گونه اند و او بیش تر طرح پرسش می کند تا ارائه پاسخ. با ظهور ابن عربی موضوع ولایت تا اعماق کاویده می شود، پرسش ها پاسخ درخور می یابند و تصویر مبهم مفهوم ولایت وضوح پیدا می کند.

نویسنده با ذکر نقل قول های مفصل از آثار ابن عربی سه خاتم را در نوشته های او شناسایی می کند: خاتم ولایت عامه، خاتم ولایت محمّديه، و خاتم الاولاد؛ و به تشریح آن ها می پردازد. سپس — به تبع ابن عربی — موضوع رابطه ختم ولایت عامه با ختم ولایت محمّديه را از یک سو و رابطه خاتم الانبیا با ختم الاولیا را از سوی دیگر پیش می کشد تا برسد به طرح این مطلب مهم که نبی اکرم در ظاهر خاتم الانبیاست ولی در عین حال از نظر باطنی ختم ولایت عامه و ختم ولایت محمّديه است و آشکاری خاتم الانبیا بودنش و پنهان بودن خاتم الاولیا بودنش چنین تفسیر می شود که نبوت حضرتش چون ظاهری بود، خاتمیت آن هم ظاهری بود و ولایت حضرتش چون باطنی بود، خاتمیت آن هم باطنی بود.

نویسنده در ادامه از قول ابن عربی هشدار می دهد که مبادا میان کارکرد و

مأموریت ختم با کارکرد و مأموریت حضرت مهدی (عج) خلط شود و ضمناً ختمیت را هم نباید زمانی و تاریخی فهمید.

فصل نهم به موضوع شناسایی شخص خاتم ولایت فارغ از کارکرد و مأموریتش می‌پردازد. خاتم ولایت عامه چنان که از نوشته‌های ابن عربی برمی‌آید شخص حضرت عیسی (ع) است، اما درباره شخص خاتم ولایت محمدیه باید گفت، با وجود اشارات متعدد به وی، در هر مورد گویی این شخص مورد اشاره با مورد دیگر فرق دارد به گونه‌ای که خواننده متحیر می‌شود. گاه ابن عربی می‌گوید در فاس با شخصی دیدار کرده است که خاتم ولایت محمدیه بوده، گاهی هم خود را خاتم ولایت محمدیه شمرده است.

شوتکیویچ در ادامه در این زمینه نکات درخور توجهی از مؤلفات صوفیه خاصه آثار مؤیدان و شاگردان ابن عربی به دست می‌دهد. مثلاً می‌بینیم عبدالوهاب شعرانی در طبقات خود در شرح احوال محمد وفا یادآور می‌شود که پسرش علی وفا مدعی شده که او خاتم اولیا بوده است. و این ادعا در اغلب طریقت‌های صوفیه درباره بزرگان‌شان مطرح شده است به این معنی که هر گروهی که گرد ولی‌ای از اولیای متأخر جمع شده‌اند در وجود او نشانه‌های خاتمیت ولایت محمدیه دیده‌اند. شاگردان ابن عربی هم او را خاتم ولایت محمدیه دانسته‌اند.

در هر حال مجادلات پیرامون شخص خاتم ولایت محمدیه فراوان است اما نویسنده با تمرکز بر مفهوم «نیابت» در منظومه عرفانی ابن عربی خود را از این تنگنا بیرون می‌کشد و اثبات می‌کند که شخص خاتم ولایت محمدیه خود ابن عربی است و ادعای خاتمیت هریک از گروه‌ها و طریقت‌های صوفیه برای شیخ و ولی بزرگ خود در واقع ادعای نیابت خاتمیت ولایت محمدیه برای اوست.

فصل دهم مفصل‌ترین و پرمپیما‌ترین فصل کتاب و در واقع قلب آن است که طی آن اصول و مقدماتی که در فصول گذشته مجال بیان یافته است از رهگذر نقل و تفسیر فقراتی از رساله الانوار و شرح مجهول المؤلف آن به نتیجه می‌رسد. شوتکیویچ بحثش را با بیان این نکته آغاز می‌کند که دیدگاه ابن عربی در خصوص

ولایت بر سه مفهوم اصلی وراثت و نیابت و قربت مبتنی است. وراثت یکی از گونه‌های نبوت در قلمرو معرفت الهی است که اشکال و صور ولایت و سبب وجود آن‌ها را به گونه‌های مختلف تفسیر و توجیه می‌کند. نیابت همان نیابت ولی است در کارکرد و نقشی که در واقع به حقیقت محمدیه بازمی‌گردد و مأموریت و کارکرد ولی را معلوم می‌کند. اما قربت در واقع حقیقت حاقّ مفهوم و معنای ولایت است که در این فصل روشن می‌شود.

شوتکیویچ، پس از شرح و توضیح مفهوم ولایت از جنبهٔ واژگانی و ماهیت و اشکال و صور و کارکرد آن و منازل زمینی و آسمانی اولیا، در این آخرین فصل می‌کوشد طریق ولایت را برای خوانندگان ترسیم کند و نشان دهد که وادی ولایت اگرچه وادی مقدس است ولی پا نهادن سالکان به آن ممنوع نیست. این راه برای کسی که توشه بردارد و سفر آغاز کند گشوده است، سفری از هستی به سوی حق؛ که سالک پس از پیمودن مسافتی چند از زمین وجدان درخواهد یافت که ولی کسی است که با حق نزدیکی (قربت) دارد چنان که با خلق، با انسان، نزدیکی دارد و این نتیجه‌ای است که نویسنده از کندوکاو در آثار ابن عربی به دست می‌آورد. چگونه می‌توان ولی شد؟ ولایت قبل از هر چیز تجربه‌ای فردی و کوششی شخصی است که نمونهٔ قبلی ندارد و تکرارپذیر نیست؛ نکته‌ای که ابن عربی دائم بر آن تأکید می‌کند. به عبارت دیگر هیچ سالکی راه سالک دیگر را نمی‌پیماید و دو سالک از یک راه نمی‌روند. این تفرد در طریق رسیدن به قرب و ولایت مانع از وجود گونه‌های مختلف طریقت‌ها — که هر کدام مقامات و مخاطراتی دارند — نیست، و همین نکته است که وجود شیخ و مربی روحانی آگاه از گونه‌گونی راه‌ها و طرق مجاهدت را الزام و توجیه می‌کند. از سوی دیگر در این مسیر معراج حضرت رسول (ص) راهنما و سرمشق قلمداد می‌شود و هر عروج و صعود روحانی ولایت و تقرب به حق است بر پلکان معراج حضرت رسول (ص).

نویسنده در این فصل با استناد به رسالهٔ الانوار و کتاب الاسراء و فصلی از فتوحات به ترسیم طریق ولایت می‌پردازد. وی در اینجا تأکید می‌کند ولی باید به

کمال ولایت برسد و ولی کامل کسی است که به‌سوی حق رهسپار و به بارگاه الهی واصل می‌شود و سپس به جانب خلق بازمی‌گردد. به عبارت دیگر ولی کامل ولی واصل به حق و راجع به‌سوی خلق است.

نویسنده پایه‌پای رساله‌الانوار به شرح و بیان مراحل این معراج روحانی مبادرت می‌کند. ابن عربی نخست مهم‌ترین موطن‌های طریق سلوک را به سالک معرفی می‌کند: از کجا آمده است، اینک در کجا به سر می‌برد، و به‌سوی کدام مقصد روان است؟ تا سالک بداند شرط و اقتضای هر موطن چیست و برای به جا آوردن حق موطنی که در آن است آمادگی حاصل کند. موطن‌ها از این قرارند: موطن «الَّسْتُ بِرَبِّكُم»، موطن دنیا، موطن برزخ، موطن ارض محشر، موطن بهشت و جهنم، و موطن کثیف.

ابن عربی پس از ذکر موطن‌های طریق به ذکر مخاطراتی می‌پردازد که در مسیر عارض می‌شود و به سالک هشدار می‌دهد که مبادا طالب مشاهده باشد بلکه به‌جای آن در صدد تحصیل علوم روحانی و معنوی برآید. سپس قواعدی را بیان می‌کند که در طریق سلوک به سالک کمک می‌کند، از جمله: خلوت‌گزینی، طلب علوم لازم برای عبادات و رعایت تقوا، سپس تحصیل ورع و زهد و توکل. سالک بر اثر تحصیل این امور صاحب احوال و مقامات و کراماتی می‌شود.

به این ترتیب اگر سالک شروط خلوت را رعایت کند و از خیالات فاسد بپرهیزد و به ذکر الهی اشتغال ورزد و مراقب اعتدال مزاج خود باشد و میان واردات روحانی ملکی و واردات روحانی ناری شیطانی فرق بگذارد و در خلوت عقیده‌اش را در مقام تنزیه حق محفوظ دارد و هم از خدا جز خدا نخواهد و ... در این هنگام خدا او را با چیزهایی آزمایش می‌کند که مایه فریب او می‌شود و از همین رو در این مسیر در مواجهه با آنچه می‌بیند هیچ‌کجا نباید توقف کند ... از جمله این آزمایش‌ها یکی این است که پرده عالم حس از برابر چشم سالک کنار می‌رود و دیگر هیچ دیوار یا عایقی نمی‌تواند مانع او از دیدن آنچه مردم انجام می‌دهند شود. سپس به کشف خیالی نایل می‌شود و عالم معانی و مفاهیم عقلی

در هیئت صور حسی بر او مکشوف می‌گردد، رازهای سنگ‌ها و سود و زیان آن‌ها را درمی‌یابد و هر گیاهی با او سخن می‌گوید و خواص خود را به زبان می‌آورد و به این ترتیب به تحمید و تسبیح هریک از عوالم آگاه می‌شود.

در ادامه فصل به منظور ارائه چشم‌انداز کامل‌تری از طریقی که سالک در معراج روحانی خود می‌پیماید نویسنده با مقایسه مراحل سفر سالک بر اساس مندرجات رساله الانوار و فتوحات نکته‌های درخور توجهی در این باب می‌آورد. در نهایت این معراج روحانی از وجود سالک چیزی جز سرّ الهی یعنی نفخه‌ای که در آغاز آفرینش در گل آدم دمیده شده است و قابل انحلال نیست باقی نمی‌ماند.

نهایت معراج روحانی سالک وصول به بارگاه الهی است اما این پایان سفر او نیست زیرا که وصول کامل بر نردبانی دوسویه تحقق و تبلور پیدا می‌کند. وقتی ولی به قله می‌رسد باید پله‌پله پایین بیاید اما نه از پله‌هایی که بالا رفته است؛ در هنگام بالا رفتن او به چشم خود می‌نگریست اما اینک در وقت فرود آمدن به چشم ربّ خود می‌نگرد. سالک در هنگام عروج روحانی یکایک جامه‌های مادی‌اش را می‌کند و آب و خاک و آتش و هوای وجود خود را وامی‌نهد و چیزی جز سرّ الهی‌اش باقی نمی‌ماند، اما به هنگام نزول و رجوع اینک جامه‌هایی را که کنده و افکنده بود یکایک می‌پوشد تا به عالم ترکیب بازگردد. گویی هموست ولی او نیست و، چنان که نویسنده بارها در کتاب تکرار می‌کند، ولایت همان قُرب است، قریبی دوطرفه: از یک طرف قُرب به حق و از طرف دیگر قُرب به خلق.

فصل دهم با بیان این مطلب به پایان می‌رسد که هرچند ولایت ولی در حیات اخروی او تداوم می‌یابد اما در دنیا خاتمه پیدا می‌کند. به این ترتیب که با ظهور اولین خاتم باب مرتبه علیای ولایت بسته می‌شود و با آمدن خاتم دوم باب قُربت بسته می‌شود و با مرگ سومین خاتم آن‌ها که باقی می‌مانند به بهایمی مبدل می‌شوند که نه حلالی را حلال می‌شمردند و نه حرامی را حرام. قرآن و علم از دل‌هایشان محو می‌شود ... در این هنگام دنیای ما خالی از آن چیزی می‌شود که

زمین را به آسمان وصل می‌کند، دنیایی سرد و بی‌روح و مستغرق در مرگ. نهایت کار اولیا عنوان دیگری است برای نهایت کار جهان.



از حدود ده سال پیش که با این کتاب آشنا شدم و در جنب کارهای دیگر ترجمه آن را آغاز کردم تا بازخوانی‌های مکرر ترجمه و آخرین مراحل ویرایش و آماده‌سازی آن برای نشر، دوستان بزرگوار و بزرگانی یاری‌ام کرده‌اند که در اینجا لازم می‌دانم از ایشان تشکر کنم: دکتر سید حسن سیدعرب که در همان آغاز کار، به محض اطلاع، به واسطه سرکار خانم آمیلی رضوی وسیله ارتباط با استاد شو تکیو ییچ و ارسال اصلاحات یازده صفحه‌ای نویسنده کتاب برای مترجم شدند؛ استاد دکتر حسین معصومی همدانی که از سر لطف در یک بعدازظهر اواخر تابستان ۱۳۹۸ تمام اصلاحات نویسنده را با حوصله تمام شفاهاً از زبان فرانسه ترجمه و املا کردند که بخش عمده‌ای از آن‌ها در تصحیح متن به کار آمد؛ دکتر مرتضی کریمی‌نیا که در آخرین مراحل چاپ کتاب نسخه‌ای از اصل فرانسوی آن برایم ارسال کردند؛ سرکار خانم زهرا عالی که با شکیبایی و ذوق تمام این متن مشکل را ویراستند؛ سرکار خانم شریفی که در پیگیری امور چاپ تلاش کردند؛ و سرانجام دخترم غزاله برای همه همراهی‌هایش. از همه این عزیزان سپاسگزارم و برایشان آرزوی توفیق دارم.

والله ولی الرشاد والساد

اسماعیل باغستانی

تهران، بهمن ۱۴۰۰